

معرفی کتاب درسی

درآمدی بر ایده علوم انسانی اسلامی

تألیف: دکتر سید محمد تقی موحد ابطحی

انتشارات: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و مرکز پژوهشهای علوم انسانی اسلامی صدرا

تاریخ نشر: چاپ اول ۱۴۰۱؛ چاپ دوم ۱۴۰۲.

علم دینی به معنای عام و علوم انسانی اسلامی به معنای خاص موضوعی است که در چند دهه گذشته در مجامع علمی حوزوی و دانشگاهی مطرح بوده و آثار متنوعی (کتاب، مقاله، رساله) در موافقت و مخالفت با آن نگاشته شده است و بی اغراق نیست اگر بگوییم فهرست کتابشناسی این آثار خود کتاب مستقلی حجیمی خواهد شد. در سالهای اخیر برخی مراکز آموزشی، در مقاطع مختلف کارشناسی، کارشناسی ارشد و حتی دکترا، برنامه‌های آموزشی مختلفی برای آشنا کردن دانشجویان با ایده علم دینی و علوم انسانی اسلامی و راهکارهای تحقق آن برگزار کرده‌اند. یکی از محورهای آموزشی دوره‌های فوق برنامه‌ای از جمله طرح گفتمان دفتر تبلیغات اسلامی، طرح والعصر دانشگاه امام صادق، طرح دانا در دانشگاه شیراز و نیز به بحث علم دینی یا علوم انسانی اسلامی اختصاص داشته است که در آن تاریخ شکل‌گیری علم و علوم انسانی جدید، فلسفه علوم طبیعی و علوم انسانی، تاریخچه بحث علم دینی و دیدگاه‌هایی در این زمینه ارائه شده است تدریس می‌شود. همچنین دوره‌های دانش-افزایی برای آشنایی اساتید با علوم انسانی اسلامی برنامه‌ریزی شده است که هر ساله به مرحله اجرا درمی‌آید. بخش عمده‌ای از تحقیقات نویسنده این کتاب در دو دهه گذشته به بررسی ابعاد مختلف موضوع علم دینی و همچنین تحلیل آراء موافقان و مخالفان این ایده اختصاص داشته است. همچنین این موضوع در دوره‌ها و مقاطع تحصیلی مختلف توسط نویسنده کتاب تدریس شده است. در سالهای گذشته این احساس به نویسنده دست می‌دهد که باید کتاب‌های درسی در چند سطح برای آشنایی مخاطبان با ایده علوم انسانی اسلامی نگاشته شود تا فرایند آموزش این بحث سامان مناسبی بیابد. کتاب «درآمدی بر آینده علوم انسانی اسلامی» در قالب کتاب درسی برای آشنایی اولیه مخاطبان با این بحث تدوین شده است.

کتاب حاضر در قالب چهار بخش و ۱۲ فصل و ۲۸۴ صفحه در سال ۱۴۰۱ توسط پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و مرکز پژوهشهای علوم انسانی اسلامی صدرا منتشر شده است. هر فصل از کتاب حدود ۲۰ صفحه و مناسب برای تدریس در یک جلسه در نظر گرفته شده است. در ابتدای هر فصل اهداف و در پایان پرسشهایی برای تحقیق بیشتر آمده است.

در فصل اول از بخش اول کتاب (علوم انسانی جدید و تحولات پس از آن) کلیاتی درباره چیستی دین و ویژگیهای اسلام، چیستی علم جدید، مناسبات علم و دین، چیستی علوم انسانی و علوم اجتماعی و جایگاه آن در طبقه بندی علوم، تحول علوم انسانی در غرب، تحول علوم انسانی در ایران و جریان شناسی تحول خواهان علوم انسانی بر مبنای علم شناسی پارادایمی اشاره شده است.

فصل دوم به بیان تاریخچه مختصری از شکل گیری علوم انسانی جدید اختصاص یافته است. نویسنده در این فصل جریان عمومی علم را در دوره باستان، قرون وسطی، انتقال علم یونان و روم به ایران و جهان اسلام نشان داده و سپس به برخی از زمینه های شکل گیری علوم انسانی اسلامی از جمله رنسانس (قرن ۱۵) و اصلاح دینی (قرن ۱۶)، انقلاب علمی (قرن ۱۷)، انقلاب صنعتی و عصر روشنگری و انقلاب فرانسه (قرن ۱۸) اشاره کرده و نقش این عوامل را در شکل گیری علوم انسانی جدید (اقتصاد ، روان شناسی، جامعه شناسی) که مبتنی بر رویکرد پوزیتیویستی شکل گرفتند را نشان داده است.

تحول خواهان علوم انسانی پوزیتیویستی عنوان فصل سوم کتاب است. در این فصل نویسنده به نقدهایی اشاره می کند که نسبت به علوم انسانی پوزیتیویستی مطرح شد و زمینه را برای شکل گیری علوم انسانی مارکسیستی، فمینیستی، تفسیری و ضد استعماری پدید آورد. سپس بر مبنای پرسشهای هشت گانه نیومن ویژگی های سه پارادایم مشهور پوزیتیویستی، تفسیری و انتقادی را برمی شمرد و وجه مشترک این سه پارادایم را سکولار بودن آنها معرفی می کند و در ادامه توضیح می دهد چه چگونه جریانی در ادیان مختلف به خصوص مسیحیت و بالاخص در اسلام به دنبال تحولی در عرصه علوم هستند که بار دیگر دین در عرصه علم ورزی ایفای نقش کند. عنوان بخش دوم کتاب «درباره علوم انسانی اسلامی» است. نویسنده در فصل چهارم (تاریخچه علم اسلامی در جهان اسلام) پس از اشاره به اولین رویارویی امت اسلامی با علوم تمدنهای دیگر در قرن اولیه که پیدایش تمدن اسلامی انجامید، دومین مواجهه امت اسلامی با علوم تمدنهای دیگر را در عصر جدید (قرن ۱۲ هجری) دانسته و به گونه های مختلف مواجهه با دستاوردهای تمدنی غرب جدید به ویژه علوم انسانی غربی اشاره کرده است.

موج جدید اسلامی سازی علم و نهادهای علمی پس از کنفرانس بین المللی تعلیم و تربیت اسلامی در سال ۱۹۷۷ در مکه شکل گرفت و به تاسیس مراکز آموزشی و پژوهشی در زمینه علوم انسانی اسلامی در آمریکا، مالزی، پاکستان، ایران و انجامید، مراکزی که با برگزاری همایشها، انتشار کتب و مجلات (که نویسنده به معرفی آنها پرداخته) کوشیده‌اند ایده علوم انسانی اسلامی را تحقق بخشند.

فصل پنجم (معنا و امکان علوم انسانی اسلامی) همان گونه که از عنوان آن پیداست ابتدا در قالب تعاریف سلبی و ایجابی کوشیده معنای علوم انسانی را روشن سازد و سپس امکان آن را از منظری فلسفی، جامعه‌شناختی، روان شناختی، فلسفه علمی و تاریخ علمی تبیین کند. سپس ادله مخالفان علم دینی در اثبات امتناع علم دینی بیان و به آنها پاسخ داده شده است.

در فصل بعدی با عنوان «ضرورت علم دینی» نویسنده ادله اثبات ضرورت علم دینی را به دو دسته تقسیم می‌کند. در دسته اول تلاش برای دستیابی به علم دینی از باب غلبه بر مشکلات علم جدید (نتایج سوء علوم جدید، نقصان معرفت شناختی علم جدید، ناسازگاری علم جدید و دین) مطرح می‌گردد که نویسنده این دلایل را در اثبات ضرورت علم دینی ناکافی می‌داند و اثبات ضرورت علم دینی را صرفاً به استناد سرپرستی همه جانبه دین در عرصه‌های مختلف حیات بشری ممکن می‌داند.

در فصل هفتم کتاب نویسنده ابتدا ادله مخالفان علم دینی را در عدم مطلوبیت و اخلاقی بودن تلاش برای تولید علوم انسانی اسلامی طرح کرده و به نقد آن می‌پردازد و سپس توضیح می‌دهد که چگونه می‌توان از مطلوبیت و اخلاقی بودن این ایده دفاع کرد.

در بخش سوم کتاب نویسنده رویکردهای کلان در فرایند تولید علوم انسانی اسلامی را بررسی می‌کند. در فصل هشتم دو رویکرد غیرمدیریتی (رویکردی‌هایی که مبتنی بر علم‌شناسی هایدگری، کوهنی یا عرفانی یا ... تحول بنیادین علوم انسانی و تحقق علوم انسانی اسلامی را علی‌الاصول ممکن، اما دستیابی به آن را خارج از کنترل و مدیریت بشری می‌دانند) و غیرمعرفتی (رویکردهایی که تولید علوم انسانی اسلامی را از طریق تحول در ساخت-های گرایشی عاطفی کنشگر معرفتی یا از طریق تحول در ساختارهای سیاسی اجتماعی فرهنگی) دنبال می‌کنند. در این بخش نویسنده توضیح می‌دهد که چگونه برخی از کسانی که تصور می‌شود مخالف صددرصدی علم دینی هستند (برای مثال دکتر سروش)، به صراحت علوم انسانی اسلامی را از مسیر ایجاد تحول در کنشگر معرفتی دست‌یافتنی می‌دانند. در میان موافقان مشهور علم دینی نیز آراء حجت الاسلام و المسلمین میرباقری در نقش

جهت گیری اراده کنشگر معرفتی و همچنین ضرورت انقلاب سیاسی و فرهنگی برای دستیابی به علوم انسانی اسلامی بیان شده است.

فصل نهم کتاب به توضیح رویکرد تهذیب و تکمیل علوم انسانی موجود جهت دستیابی به علوم انسانی اسلامی اختصاص یافته است که به نظر می‌رسد نویسنده تعلق خاطری هم به این رویکرد دارد، چرا که وی تعاریف ارائه شده از این رویکرد را تلقی‌های خام و ابتدایی دانسته و تصریح کرده که نقدهای دکتر باقری و استاد ملکیان بر این تقریر خام وارد است، اما در ادامه نویسنده تقریر توسعه یافته‌تری از رویکرد تهذیب و تکمیل علوم موجود را مطرح می‌کند و نشان می‌دهد که هیچ یک از نقدهای باقری و ملکیان به این تقریر وارد نیست؛ به این معنا که نه موجب ناسازگاری می‌شود، نه به انفعال می‌انجامد، نه معنایی را به دین تحمیل می‌کند و نویسنده سپس توضیح می‌دهد که این رویکرد بهترین رویکرد در زمانی است که رویکردهای تاسیسی هنوز به علمی منسجم، کارآمد و قابل رقابت با علوم موجود دست نیافته‌اند. وی همچنین با اشاره به تاریخ علم در دوره اسلامی نشان می‌دهد که چگونه از این رویکرد استفاده شده است.

در فصل بعدی نویسنده رویکردهای استنباطی در تولید علوم انسانی اسلامی را معرفی می‌کند. ابتدا انگیزه استفاده از این رویکرد را بیان می‌کند، سپس مبانی کلامی آن را توضیح می‌دهد، آنگاه تاریخچه و کاربرد علم اصول و قابلیت آن در تولید علوم انسانی اسلامی را به بحث می‌گذارد و به دو دیدگاه متعارض در این زمینه اشاره می‌کند و در پایان به چند نمونه از کاربرد این رویکرد در علوم انسانی اسلامی اشاره می‌کند.

در فصل یازدهم رویکردهای مبنای در تولید علوم انسانی اسلامی معرفی گردیده و به دیدگاه‌های مختلف در باب چگونگی دستیابی به این مبانی اشاره می‌گردد که مشهورترین دیدگاه بهره‌گیری از فلسفه اسلامی به خصوص شکل کامل کنونی آن (حکمت متعالیه) توضیح داده می‌شود. سپس نشان می‌دهد که این مبانی چگونه می‌توانند در علم‌ورزی نقش آفرینی کنند تا علوم انسانی اسلامی به دست آید. نویسنده پس از این که نمونه‌ای از رویکرد مبنا محور در تأسیس علوم انسانی (دیدگاه دکتر باقری) را معرفی می‌کند، ملاحظات انتقادی نیز درباره این رویکرد را بیان می‌دارد.

در فصل دوازدهم نویسنده نشان می‌دهد که نظریه‌پردازان علوم انسانی اسلامی هر چند در مقام بیان به نقد برخی از رویکردها پرداخته‌اند، اما در مقام عمل از آنها استفاده کرده‌اند. وی در این بخش رویکرد ترکیبی حضرات آیات جوادی آملی و مصباح یزدی، حجج اسلام میرباقری، خسروپناه و حسنی و دکتر باقری را با نقل قولهایی از آنها

نشان می‌دهد و در پایان می‌کوشد نشان دهد که چگونه باید ترکیبی از این رویکردهای را در چارچوبی منطقی و عملگرایانه به کار گرفت که هم سازگاری دستگاه فکری تامین شود هم کارآمدی آن.

در واپسین بخش کتاب نویسنده به «گذشته، حال و آینده علوم انسانی اسلامی در ایران» می‌پردازد. وی ابتدا اقدامات انجام شده پس از انقلاب اسلامی در ایران را در زمینه تولید علوم انسانی اسلامی برمی‌شمارد و مراکز تأسیس شده در این ارتباط، همایش‌های برگزار شده و نشریات مرتبط را نام می‌برد. سپس در چارچوب واقع‌گرایی انتقادی که رویکرد ترکیبی ساخت و عامل را دنبال می‌کند، به این پرسش کلیدی پاسخ می‌دهد که چرا علی‌رغم بیش از چهل سال تلاش برای تولید علوم انسانی اسلامی و تأسیس مراکز آموزشی و پژوهشی و برگزاری همایش‌ها و کماکان رویکرد پوزیتیویستی در حوزه علوم انسانی غلبه دارد؟ در این راستا وی ابتدا توضیح می‌دهد که چگونه علوم انسانی پوزیتیویستی وارد کشور شدند و سپس به تفصیل قالب‌هایی را تشریح می‌کند که در پرتو آنها این رویکرد به علوم انسانی در حال بازتولید است (نظام آموزشی، نظام پژوهشی، نظام سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و ...) و در پایان به این نتیجه می‌رسد که در بهترین تفسیر، رویکرد غالب در علوم انسانی به صورت ناخودآگاه و ناخواسته از طریق عمل در ساختارهای موجود در حال بازتولید است. در پایان این فصل نویسنده با ذکر دو مثال (مدرسه اقتصادی لندن، برنامه فلسفه برای کودکان) چگونی‌هایی از نظام علمی حاکم را بیان می‌دارد. در پایان کتاب نیز پس از ذکر اهمیت آینده پژوهی علوم انسانی اسلامی ابتدا دیدگاه پیشینی (مبتنی بر ادله عقلی) و پسینی (مبتنی بر شواهد تاریخی) بی‌آینده بودن ایده علوم انسانی اسلامی را معرفی و نقد کرده و در ادامه با بهره‌گیری از تحلیل روند، ایده علوم انسانی اسلامی را واجد آینده‌ای روشن، اما البته نه در یک بازه زمانی کوتاه معرفی می‌کند و بیان می‌دارد که باید از طریق آسیب‌شناسی گذشته علوم انسانی اسلامی در ایران و تلاش برای رفع این آسیب‌ها، روند علوم انسانی اسلامی را سرعت بخشید.